



چاپ و پرتو قهرمان

# تعبیرت عرفان بسم الرحمن الرحیم

## دکشف الاسرار سید

دکتر ابراهیم قیصری

دانشگاه اهواز

به روان سید جلیل و عارف نبیل

حضرت سید علی خاموشان

### ((قسمت اول))

گردانید. بخشاینده که یعقوب را به یوسف رسانید» یا در سوره یونس می آورد: «به نام خدای که همه را به بهشت دعوت کرد. مهربان که مؤمنان را راه نمود. بخشاینده که دیدار خود عطا کرد»<sup>۱</sup>.

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن: بنام خدای بخشاینده بخشایشگر (مؤمن) + به نام ایزد بخشاینده بخشایش کرد. (یس) <sup>۲</sup> و برخی از سوره ها هم در این تفسیر بسمله، ترجمه نشده است.

کشف الاسرار و عده الابرار، النوبة الاولى: بسم الله الرحمن الرحيم. بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان. (بقره) + بسم الله: بنام خداوند، الرحمن: بخشاینده. الرحيم: مهربان (اعراف).<sup>۳</sup>

ترجمه قرآن قدس: بنام خداوند مهربان بخشاینده (حشر) + بنام خدای

مترجمان و مفسران پارسی زبان در ترجمه آیه شریفه تسمیه و تفسیر آن، گاه ترجمه لفظ به لفظ آورده اند و گاه عباراتی تفسیر گونه نوشته اند که در آغاز مقال و از باب ورود به موضوع به ذکر نمونه هایی از آن می پردازیم.

ترجمه تفسیر طبری: به نام خدای مهربان بخشاینده (بقره) + به نام خدای بخشاینده مهربان (هود)

قابل ذکر است که در نسخه ای صوفیه که با نشان «صو» در پاورقی ترجمه تفسیر طبری چاپ شادروان حبیب یغمایی از آن یاد شده، همه جا در ترجمه عبارات تفسیر گونه دارد مثلاً در آیه تسمیه سوره مبارکه یوسف چنین آمده است: «به نامه آن خداوندی که یعقوب را درد یوسف بچشاند. مهربانی که یوسف را ملک مصر



ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن  
مجید:

جدا واکن میان سورت  
بنام خدای ولی حکمت (هود) +

جدا واکن میان سورت  
بنام خدای سزای مدحت (یوسف) +

جدا واکن میان سورت  
بنام خدای منعم نعمت (ابراهیم).<sup>۱۰</sup>

و اما در تفسیر مورد نظر ما - کشف‌الاسرار میبیدی - آیه مبارکه تسمیه با تعبیرات دلاویز عرفانی به نثری آهنگین و گه‌گاه همراه ابیات دلنشین پارسی و تازی تفسیر می‌شود و صاحب‌دلان را روح و نشاطی دیگر می‌بخشد. میبیدی در پایان مقدمه کوتاه خود بر تفسیر مفصل می‌نویسد: «شرط ما در این کتاب آن است که مجلسها سازیم در آیات قرآن برولا و در هر مجلس، سه نوبت سخن گوئیم. اول: پارسی ظاهر، بر وجهی که هم اشارت به معنی دارد و هم در عبارت غایت ایجاز بود. دیگر نوبت تفسیر گوئیم و وجوه معانی و قراآت مشهوره و سبب نزول و بیان احکام و ذکر اخبار و آثار و نوادر که تعلق به آیت دارد و وجوه و نظائر و مایجری مجراه. سه دیگر نوبت، رموز عارفان و اشارات صوفیان و لطایف مذکران.»<sup>۱۱</sup> و در این نوبت سوم است که صاحب کشف‌الاسرار در صدر هر سوره‌ای از سور قرآن مجید - بجز سوره توبه که مصدر به «بسم الله

مهربانی رحمت کتاب (احزاب).<sup>۴</sup>

تفسیر سور آبادی: آغاز کنیم خواندن سورت فاتحه الکتاب «به نام خدای سزاوار پرستش، آن مهربان به روزی دادن، آن بخشاینده به گناه آمرزیدن + آغاز کنیم به خواندن این سورت بنام خدای مهربان بخشاینده. (بقره).<sup>۵</sup> و در بقیه سور، آیه تسمیه ترجمه نشده است.

ترجمه قرآن موزه پارس: به نام خدای مهربان بخشاینده (طه).<sup>۶</sup>

تفسیر نسفی: آغاز کردم به نام خداوند روزی دهنده آمرزنده (بقره) + به نام دارنده جهان، داننده نهان، گزارنده عصیان (نساء).<sup>۷</sup> و از سوره هود به بعد بسمله را ترجمه یا تفسیر نکرده است.

تفسیر شنقی: ابتدا کنم به نام یک خدای بی‌همتا و بی‌هناز، بی‌زن و فرزند، سزاوار آن که وی را پرستند، و خشاینده بر نیک و بد به روزی دادن اندرین جهان، و خشاینده بر مؤمنان خاصه به آمرزش اندر آن جهان (فاتحه).<sup>۸</sup>

تفسیر بصائر یمینی: آغاز کنیم بنام خداوند بخشاینده مهربان و یا آغاز کنید. بر قول اول اخبارست که خواننده قرآن از حال خود آگاهی می‌دهد که آغاز بدان کنم و خیر و برکت خود در آن دانم. و قول دوم امرست که ایزد تعالی خواننده قرآن را می‌گوید که تو آغاز بدان کن و خیر و برکت خود در آن دان (فاتحه).<sup>۹</sup>



الرحمن الرحيم» نیست - به بیان نکات عرفانی دربارهٔ بسمله می‌پردازد.

یکی از شیوه‌های بیان این مفسر عارف، تفسیر به حروف است در خصوص «بسم الله» می‌نویسد:

«از روی اشارت بر مذاق خداوندان معرفت «باء» بسم الله، اشارت دارد به بهاء احدیت. «سین» به سناء او دیمومی و ملک او سرمدی. بهاء او قدیم، سناء او کریم و ملک او عظیم. بهاء او با جلال و سناء او با جمال و ملک او بی‌زوال. بهاء او دلربان و سناء او مهرافزا و ملک او بی‌فنا»<sup>۱۲</sup>

و جای دیگر می‌گوید: «...باء اشارتست به بر خداوند تعالی اهل سعادت را، «سین» اشارتست به سبق رحمت اهل جهالت را. «میم» اشارتست به مقام محمود اهل شفاعت را» پس از آن با استعانت از کلام مجید می‌افزاید: «بر او آنست که دلت را بنور معرفت بیاراست و در او چراغ توحید بیفروخت. قال الله تعالی: فهو علی نور من ربه. سبق رحمت آنست که در عهد ازل پیش از وجود آفرینش از بهر تو رحمت بر خود بنشست. قال الله» کتب ربکم علی نفسه الرحمه. مقام محمود آنست که مصطفی عربی (ص) را گفت که از بهر شفاعت عاصیان امت را فردا ترا به قیامت برپای کنم در مقامی که پیشینیان و پسینیان ترا در آن بستانید. قال الله: عسی ان یتعک ربک مقاماً محموداً»<sup>۱۳</sup>

سخنان میبیدی در زمینهٔ تفسیر بسمله

بیشتر جنبهٔ ذوقیات صوفیانه دارد و تنها موردی که به شیوهٔ علمی عمل کرده اشارهٔ مختصری است در باب اشتقاق «بسم» در بسم الله. «گفته‌اند که اسم از سمت گرفته‌اند و سمت، داغ است. یعنی گویندهٔ «بسم الله» دارندهٔ آن رقم و نشان کردهٔ آن داغ است.

بندۀ خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شحنه و شبهه ز عس هراو که نام کسی یافت ازین درگه یافت ای برادر کس او باش و میندیش ز کس... و در آیهٔ تسمیهٔ سورهٔ آل عمران می‌گوید: «اشتقاق اسم از سمو است و معنی سمو ارتفاع است، یعنی که نام سماء نامور است و نشان ارتفاع او».<sup>۱۴</sup>

نخستین بار که یکجا و بطور کامل الفاظ بسمله را با طرح سؤالی مقدر تفسیر می‌کند در سورهٔ فاتحه‌الکتاب است. سؤال این است که «اگر کسی گوید نامهای خداوند فراوانند در نصوص کتاب و سنت و همه بزرگوارند و ازلی و پاک و نیکو. چه حکمت را ابتدای قرآن عظیم به این سه نام کرده؟» پاسخ می‌دهد که: «دو معنی را این سه نام اختیار کرد و بر آن اقتضای افتاد. یکی که تا کار بر بندگان خود در نام خود آسان کند و از ثواب ایشان هیچ چیز نکاهد. دانست که ایشان طاقت ذکر و حفظ آن نامهای فراوان ندارند و اگر بعضی بتوانند بیشترین آنسند که در مانند و در حسرت فوت آن بمانند. پس معانی آن



که این بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حال است: اول آفرینش، پس پرورش، پس آمرزش. «اللّه» اشارتست به آفرینش در ابتدا به قدرت. «رحمن» اشارتست به پرورش در دوام نعمت. «رحیم» اشارتست به آمرزش در انتها به رحمت. چنانستی که اللّه گفتی: اول بیافریدم به قدرت، پس پروریدم به نعمت، آخر بیامرزیدم به رحمت....»<sup>۱۵</sup>

روش دیگر مفسر آن است که در تفسیر آیت تسمیت از آیات قرآن شریف بهره می‌گیرد. مثلاً در تفسیر بسمله سوره قمر می‌خوانیم: «اللّه است که گمشدگان را آرد بر سر راه، شاهان از درگاه او برند حشمت و جاه، بر هر چیزی قادرست و بر هر شاهی شاه، دستگیر درماندگان و عاجزان را نیک پناه، او که نه وی را خواند خاسر کسی که اوست و کارش تباه، آنست که ربّ العالمین فرمود: ضلّ من تدعون الاّ ایاه. رحمن است روزی گمار و دشمن پرور، خالق خیر و شر، مبدع عین و اثر، نگارنده آدم نه از مادر و نه از پدر، یکی را بینی در دنیا با منزلت و خطر و سینه او از حق بی‌خبر، دیگری را بینی درخت ایمان در دل و داغ آشنایی بر جگر، نه کفش در پا و نه دستار بر سر. آنست که ربّ العزّه می‌فرماید: انا کل شیء خلقناه بقدر. رحیم است او که ایمان دهد و قلب سلیم، مؤمنان را رهاوند از نار جحیم، به خلق فرستاد رسولی کریم، بستود او را به خلق عظیم،

نامها درین سه نام جمع کرده و معانی آن سه قسم است: قسمی جلال و هیبت راست، قسمی نعمت و تربیت راست، قسمی رحمت و مغفرت راست.

هر چه جلال و هیبت است در نام «اللّه» تعبیه کرد و هر چه نعمت و تربیت است در نام «رحمن» هر چه رحمت و مغفرت است در نام «رحیم» تا گفتن آن بر بنده آسان باشد و ثواب وی فراوان و رأفت رحمت اللّه بروی بیکران.

معنی دیگر آن است که رب العالمین مصطفی (ص) را به خلق فرستاد و خلق در آن زمان سه گروه بودند: بت پرستان بودند و جهودان و ترسایان. اما بت پرستان از نام خالق «اللّه» می‌دانستند و این نام در میان ایشان مشهور بود و لهذا قال اللّه تعالی: «ولئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن اللّه» و جهودان در میان ایشان نام «رحمن» معروف بود و لهذا قال عبدالله بن سلام لرسول الله صلعم: لا اری فی القرآن اسماً کنا نقرأه فی التوریه. قال و ماهو؟ قال «الرحمن». فانزل الله «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن» و در میان ترسایان نام معروف «رحیم» بود. چون خطاب با این سه گروه بود و در میان ایشان، معروف این سه نام بود اللّه تعالی بر وفق دانش و دریافت ایشان این سه نام فرو فرستاد در ابتدای قرآن و بر آن نیفزود.

اما حکمت در آن که ابتدا به «اللّه» کرد پس به «رحمن» پس به «رحیم» آنست



برو خطبه کرد که «حریص علیکم با مؤمنین رؤوف و رحیم».<sup>۱۶</sup>

استمانت از حدیث و روایت، دیگر دستمایه میدی است. از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که فرمود: «من رفع قرطاسا من الارض مکتوب فيه بسم الله الرحمن الرحيم» غفرالله له من تقدم من ذنبه... هر که پاره‌ای کاغذ که برو بسم الله نوشته باشد از زمین بردارد تعظیم و احترام نام و صفت «الله» را در آن حال از حضرت عزت امر آید به فرشته دست چپ وی که قلم عفو گرد جراثیم وی در کشی که ما گناهان وی هر چه تا امروز کرد از صفائز و کبائز همه آمرزیدیم. در ضمن این حدیث اشارتی است و در معنی وی بشارتی. کسی که نام خداوند از روی تعظیم بدست برگیرد چنین خلعت رفعت می‌یابد. پس چه گویی کسی که این نام به دل برگیرد و به جان پذیرد از روی مهر و محبت اگر فردا خلعت رحمت یابد و بعز و وصلت رسد چه عجب باشد؟<sup>۱۷</sup>

از مولا علی (ع) می‌آورد که: «بسم الله فاتقة للرتوق، مسهله للوعور، مجنبه للشورور، شفاء لما فی الصدور»<sup>۱۸</sup> و از علی بن موسی الرضا (ع)، که فرمود: «اذا قال العبد بسم الله فمعناه و سمت نفسی بسمه ربی»<sup>۱۹</sup>

سخنانی هم از عرفا در شأن آیه تسمیه در کشف الاسرار نقل شده، از جمله جنید بغدادی گفته است: «الله اشارت است به

جلال الوهیت و عزت احدیت. رحمن، اشارتست به کمال نعمت و حسن معونت و عموم رحمت بر کافه بریت. رحیم، اشارتست به مهر و محبت خصوصاً با اهل کرامت»<sup>۲۰</sup>. و حسین منصور حلاج می‌گوید: «بسم الله از بنده چنانست که کاف و نون از حق. چون حق می‌گوید - جل و علا - «کن» پیش از آن کاف به نون پیوندد به فرمان الله عالمی پدید آید. همچنین بنده چون به صدق گوید بسم الله، بر هر چه خواند راست آید و آنچه خواهد یابد».<sup>۲۱</sup>

یکی دیگر از ویژگیهای تفسیر گویی میدی آنست که تفسیر بسمله را با عبارات مسجحه تازی که بعضاً همراه با ابیات عربی است آغاز می‌کند: بسم الله الرحمن الرحيم، اسم جلیل شهد بجلاله افعاله، نطق بجماله افضاله، دلف علی اثباته آیاته، اخبر عن صفاته مفعولاته، فهو الملك العظيم العزيز الکریم لاقسیم فی ذاته، و لا شریک فی مخلوقاته، و لا نظیر فی حقه و صفاته.

مملیک قادر مولی الموالی  
عظیم ماجد فرد التعالی  
قریب من جنان العبدان  
بعید عن مطار الوهم عال  
عزیز عز عن عم و خال<sup>۲۲</sup>  
و در برخی موارد، مطلب با ابیات

تازی و پارسی آغاز می‌گردد: قوله تعالی، بسم الله الرحمن الرحيم.

محوت اسمی و رسم جسمی  
و غبت عنسی و دمت انتسا



و فی فنائی فنی فنائی  
و فی ورائی وجدت انتا  
تا خاک تو از باک تو مفرد نشود  
در نفی تو اثبات تو مرتد نشود  
تا فقر و غنا هر دو ترا رد نشود  
تو حید تو از شرک مجرّد نشود

بعد مسأله فنای مطلق را پیش می‌کشد  
و می‌نویسد: «از هر دو سرای سرّ خویش  
مجرد کن تا گردی از میدان درگاه بسم  
الله بر رخسار روزگارت نشیند و سعید ابد  
گردی. هر چه معانی بشریت است و اندیشه  
طبیعت در آتش محبت بسوزد تا چون نام  
او گویی سینه تو از حدیث او خیر دارد.  
یک قدم از خود فرانه تا جمال این نام نقاب  
عزت بگشاید و بر دلت متجلی شود. اندوه  
و شادی این نام بود که بر تخت سلیمان  
تافت تا جن و انس و طیور و وحوش کمر  
خدمت وی بر بستند. شعله‌ای از حقیقت  
این نام بر کنگره طور تافت طبق طبق از  
هم فرو ریخت. حشمت این نام روز قیامت  
رسول خدا را گوید: تو با شفاعت گرد  
ایشان گرد که با ما شمار ندارند و ایشان را  
به ما بگذار که ما ایشان را جمله در حمایت  
خود می‌داریم. آن سوختگان اهل توحید،  
عاصیان مفلس قدم در آتش نهند و گویند  
«بسم الله» آتش می‌گریزد و می‌گوید: جز  
یا مؤمن فقد اطفاء نورک ناری»<sup>۲۳</sup>.

آیه شریفه تسمیه از چهار کلمه مقدس  
تشکیل یافته است و جهان هستی را چهار  
عنصر خاک، آب، آتش و باد به امر

پروردگار به وجود آورده. این تناسب و  
قرینه در ذهن و ذوق صاحب کشف‌الاسرار  
چنین تعبیر و تفسیری را متبادر ساخته است  
. در تفسیر بسمله سوره «ق» می‌آورد:  
«بدان که عناصر عالم چهار است: باد و  
آتش و آب و خاک. و این چهار عنصر،  
وجود که یافتند در بدو آفرینش ازین  
چهار کلمت یافتند: بسم الله الرحمن  
الرحیم. نسیمی و شیمی بود از عالم جلال  
و جمال این کلمات که بوزید تا این چهار  
عنصر در عالم پیدا آمد. آنگه در دور اول  
تا عهد آخر این چهار عنصر قوت طبیعت  
داشتند و عالم از ترکیب اجزای ایشان  
منتظم همی بود بر وفق تقدیر الهی و در هر  
عهدی این چهار عنصر قوتی زیادت  
نمودندی. عهد نوح قوت آب بود و  
طغیان آن لقوله تعالی: انا لما طغی الماء. و  
در عهد هود قوت باد صرصر بود و طغیان  
آن. لقوله تعالی: بريح صرصر عاتیه. و در  
عهد موسی زمینی خاکی قوتی زیادتی نمود  
تا انتقام خویش بالتقام قارون ظاهر کرد  
که فحسفنا به و بداره الارض. در عهد  
یونس شرارت آتش در هوای قدرت فروغ  
گرفت. همچنین در هر عهدی هر باد که  
بوزیدی و هر موجی که از دریا بخاستی یا  
کشتی غرق کردی یا شهری خراب کردی  
و هر برقی که بجستی ولایتی بسوختی و  
همیشه زمین را زلزله همی بودی و خسف و  
مسخ ظاهر همی گشتی تا عهد این مهتر  
عالم، سید ولد آدم (ص) که عهد فترت



نبوت بسر آمد و صبح روز فطرت دین اسلام برآمد. زمین نور گرفت و آسمان سرور یافت و رخسار ستارگان بیفروخت و جبرئیل اندر هوای عالم آواز داد که «بسم الله الرحمن الرحيم». آواز وی اندر اجزای عالم سرایت کرد تا هر ذره‌ای از ذرات عالم در عشق سماع این کلمات زبانی یافت و از وی طینینی و ضجیجی شنیدند. قالت عایشه: لما نزلت بسم الله الرحمن الرحيم ضجَّ الجبان حتی سمع اهل مکة دویها فقالوا: سحر محمد الجبال. و قال ابن عباس: لما نزلت بسم الله الرحمن الرحيم سكنت الرياح و ما جت البحور و اصفت البهائم بأذانها و رمیت الشیاطین من السماء حلف رب العزة لا یسمی اسمه علی شیء الا بارك علیه.

و آنچه هر کلمتی از این کلمات تسمیت یکی را از آن عناصر جمالی و کمالی داد. از کله «بسم» بندی بر باد نهادند. و از هیبت نام «الله» داغی بر زبان آتش نهادند. و از رحمت «رحمن» شمتی بر آب زدند. و از رأفت «رحیم» نسیمی به خال رسانیدند. باد شرت بگذاشت. آتش شرر فرور نشانند. آب از طغیان توبت کرد. خاک زلزله بگذاشت و به استقامت درآمد. این مه به آنست که عهد عدل فضل آمد. عهد خسف و مسخ گذشت و عهد رأفت و رحمت آمد، و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین. نسبت این است که قدم بر بساط شرع احمد مرسل دارند چون اضافت کنی به امت پیشینیان، اضافت

نکته دیگر آن که میبیدی به رسم صوفیان صاحب‌دل که به شعر تعلق خاطر دارند و اقتضای حال را اشعار لطیف و شوق‌انگیز در کلام خود شاهد می‌آورند در کار تفسیر چنین کرده است. پایان بخش تفسیر بسمله سوره مبارکه نازعات، این رباعی عارفانه عاشقانه آمده:

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد  
دانم که زمانه را زبون خواهی کرد  
گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد  
یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد<sup>۲۵</sup>  
و در سوره جاثیه، این رباعی نغز را نقل می‌کند:

مهر تو به مهر خاتم جم ندهم  
وصلت به دم مسیح مریم ندهم  
عشقت به هزار باغ خرم ندهم  
یک دم غم تو به هر دو عالم ندهم<sup>۲۶</sup>

آوای دلنشین و روحانی مناجات نیز در فضای جانسفرای تعبیرات عرفانی کشف الاسرار شنیده می‌شود. بجاست که



بی دلی می گویم که کجایی؟ جان را زندگی می باید، تو آنی. بخود از خود ترجمانی. بحق تو بر تو که ما را در سایه غرور نشانی و به عز وصال خود رسانی.

اذا كنت قوت النفس تم هجرتها  
فلم تلبث النفس التي انت قوتها  
جان و جهانم تویی و گرت نیستم  
یکسر بد روز باد جان و جهان هم<sup>۲۷</sup>

همراز و همزبان با آن مرد دل آگاه دست مناجات به درگاه قاضی حاجات بر آوریم و بگویم: «الهی! یادت چون کنم که من خود همه یادم. من خرمن نشان خویش فرا باد نهادم. الهی، یادی و یادگاری و در یافتن خود یاری. معنی دعوی صادقانی، فروزنده نفسهای دوستانی، آرام دل غربیانی. چون در میان جان حاضری از

### پی نوشتها و مآخذ

- ۱- ترجمه تفسیر طبری به تصحیح و اهتمام حبیب یمنایی، ج ۲۰/۱ و ج ۷۰۵/۳ و ۷۳۸.
- ۲- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن مشهور به تفسیر شیخ ابوالفتح رازی، تألیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری، به کوشش و تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح. ج ۲/۱۷ و ج ۱۳۰/۱۶.
- ۳- کشف الاسرار و عده الابرار، تألیف ابوالفضل رشیدالدین میبدی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ج ۳۹/۱ و ج ۵۴۶/۳.
- ۴- قرآن قدس، پژوهش دکتر علی رواقی، ج ۲/۲۷۳ و ۳۷۰.
- ۵- ترجمه و قصه های قرآن مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری مشهور به سور آبادی، نیمه اول/ ۲-۱.
- ۶- ترجمه قرآن موزه پاریس، به کوشش دکتر علی رواقی: ۱۲.
- ۷- تفسیر نسفی، از ابو حفص نجم الدین عمر نسفی، به تصحیح دکتر عزیزالله جوینی، ج ۳/۱ و ۱۱۳.
- ۸- تفسیر شنقشی، (گزاره ای از بخشی از قرآن کریم) به اهتمام و تصحیح محمدجعفر یاحقی /۱.
- ۹- تفسیر بصائریمینی، جلد اول، به تصحیح دکتر علی رواقی /۸.
- ۱۰- ترجمه ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید (پلی میان شعر حجایی و عروضی فارسی) به اهتمام و تصحیح دکتر احمد علی رجائی /۱۶ و ۵۷ و ۱۱۵.
- ۱۱- کشف الاسرار، ج ۱/۱
- ۱۲- همان /۲۷.
- ۱۳- همان، ج ۲۰۰/۱۰.
- ۱۴- همان، ج ۲۷/۱ و ۲۸ و ج ۹/۲.
- ۱۵- همان، ج ۲۹/۱ و ۲۸.
- ۱۶- همان، ج ۳۹۷/۹.
- ۱۷- همان، ج ۱۶۶/۸.
- ۱۸- همان، ج ۱۱۳/۸.
- ۱۹- همان، ج ۲۸/۱.
- ۲۰- همان، ج ۵۵۵/۳.
- ۲۱- همان، ج ۹/۵.
- ۲۲- همان، ج ۲۹۲/۱۰.
- ۲۳- همان، ج ۲۸۶/۹.
- ۲۴- همان، ج ۳۷۴/۱۰.
- ۲۵- همان، ج ۱۲۶/۹.
- ۲۶- همان، ج ۱۰۱/۹.



# جمال الرحمن الرحيم

... از روی اشارت بر مذاق خداوندان معرفت، بآء بسم الله اشارت دارد به بهاء احدیت. سین، به سناء صمدیت. میم، به ملك الهیت. بهاء او قیمومی و سناء او دیمومی و ملك او سرمدی. بهاء او قدیم و سناء او کریم و ملك او عظیم. بهاء او با جلال و سناء او با جمال و ملك او بی‌زوال. بهاء او دلربا و سناء او مهر فرا و ملك او بی‌فنا.

ای پیشرو از هر چه به خوبی است جلالت ای دور شده آفت نقصان ز کمال  
 زهره به نشاط آید چون یافت سماعت خورشید به رشک آید چون دید جمالت  
 بآء بر او بر بندگان او. سین سر او با دوستان او. میم ممت او بر مشتاقان او. اگر نه بر او  
 بودی رهی را چه جای تعبیه سر او بودی. ورنه ممت او بودی رهی را چه جای وصل او بودی.  
 رهی را بر درگاه جلال چه محل بودی ورنه مهر ازل بودی رهی آشنای لم یزل چون بودی؟  
 آب و گل را زهره مهر تو کی بودی اگر هم به لطف خود نکر دی در از لشان اختیار  
 مهر ذات تست الهی دوستان را اعتقاد یاد وصف تست یارب غمگنان را غمگسار  
 ما طابت الدنيا الا باسمه و ما طابت العقبي الا بعفوه و ما طابت الجنة الا برؤيته: در دنیا اگر  
 نه پیغام و نام الله بودی رهی را چه جای منزل بودی. در عقبی اگر نه عفو و کرمش بودی کار  
 رهی مشکل بودی. در بهشت اگر نه دیدار دل افروز بودی شادی درویش به چه بودی؟ یکی از

پیران طریقت گفت: الهی به نشان تو بیندگانیم. به شناخت تو زندگانیم. به نام آبادانیم. به یاد تو شادانیم. به یافت تو نازانیم. مست مهر از جام تو یایم. صید عشق در دام تو مانیم.

زنجیر معنبر تو دام دل ماست      عنبر ز نسیم تو غلام دل ماست  
در عشق تو چون خطبه به نام دل ماست      گویی که همه جهان به کام دل ماست  
«بسم الله» گفته‌اند که «اسم» از «سمت» گرفته‌اند و سمت «داغ» است. یعنی گوینده  
«بسم الله» دارنده آن رقم و نشان کرده آن داغ است.

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک      روزها ایمنی از شحنه و شپها ز عس  
هر که او نام کسی یافت ازین درگه یافت      ای برادر کس او باش و میندیش ز کس  
علی بن موسی الرضا (ع) گفت: اذا قال العبد بسم الله فعناه و سمّت نفسی بسمة ربّی.  
خداوند! داغ تو دارم و بدان شادم. اما از بود خود بفریادم. کریما! بود من از پیش من برگیر  
که بود تو راست کرد همه کارم...

اگر کسی گوید نامهای خدا فراوانند در نصوص کتاب و سنت و همه بزرگوارند و ازلی و پاک و نیکو چه حکمت را ابتدای قرآن عظیم به این سه نام کرد؟ و از همه این اختیار کرد و برین نیفزود؟ جواب آنست که دو معنی را این سه نام اختیار و بر آن اقتصار افتاد. یکی که تا کار بر بندگان خود در نام خود آسان کند و از ثواب ایشان هیچ چیز نکاهد. دانست که ایشان طاقت ذکر و حفظ آن نامهای فراوان ندارند و اگر بعضی توانند بیشترین آنند که در مانند و در حسرت فوت آن بمانند. پس معانی آن نامها درین سه نام جمع کرده و معانی آن سه قسم است: قسمی جلال و هیبت راست، قسمی نعمت و تربیت راست قسمی رحمت و مغفرت راست. هر چه جلال و هیبت است در نام «الله» تعبیه کرد و هر چه نعمت و تربیت است در نام «رحمن»، هر چه رحمت و مغفرت است در نام «رحیم». تا گفتن آن بر بنده آسان باشد و ثواب وی فراوان و رحمت الله بر وی بیکران.

معنی دیگر آنست که رب العالمین مصطفی (ص) را به خلق فرستاد و خلق در آن زمان سه گروه بودند: بت پرستان بودند و جهودان و ترسایان. اما بت پرستان از نام خالق «الله» می دانستند و این نام در میان ایشان مشهور بود و لهذا قال تعالی: «و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولنَّ الله» و جهودان در میان ایشان نام «رحمن» معروف بود و لهذا قال عبدالله بن سلام لرسول الله صلعم: «لا أرى في القرآن اسماً كُنّا نقرأه في التوریه؟ قال و ما هو؟ قال «الرحمن» فانزل الله «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن». و در میان ترسایان، نام معروف «رحیم» بود. چون خطاب با این سه گروه بود و در میان ایشان، معروف این سه نام بود، الله تعالی بر وفق دانش و دریافت ایشان این سه نام فرو فرستاد در ابتدای قرآن و بر آن نیفزود.

اما حکمت در آن که ابتدا به «الله» کرد پس به «رحمن» پس به «رحیم» آنست که این بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حال است: اول آفرینش، پس پرورش، پس آمرزش. «الله» اشارتست به آفرینش در ابتدا به قدرت. «رحمن» اشارتست به پرورش در دوام نهمت. «رحیم» اشارتست به آمرزش در انتها به رحمت. چنانستی که الله گفتی: اول بیافریدم به قدرت، پس بیوریدم به نعمت، آخر بیامرزم به رحمت....

(سوره فاتحه، ج ۱؛ ۲۷-۲۸)

• قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» اشتقاق «اسم» از «سمو» است و معنی سمو ارتفاع است. یعنی که نام سماء نامورست و نشان ارتفاع او. و خداوند ما را - عزوجل - نامهاست در کتاب و در سنت و بدان نامها نامور است. آن نامست که هست و آن هست که نام هرگز چنو نامور بدین صفت. کدام مخلوق را نام شیر کنند و بد دل آید؟ و دریا نام کنند و بخیل بود و ماه نام کنند و زشت آید؟ خالق - جل-ثناء - برخلاف اینست که خداوندی بی عیب و بر صفت کمالست. با عزت و با جلال است. با لطف و با جمال است. با فضل و با نوالست. وجود او دلها را کرامت است. شهود او جانها را اس و لایت است. نادر یافته در عیان و شیرین در حکایت است. يك نظر به عنایت اگر کند همه را کفایت است.

اگر روزی بیندازد کمند از برج ابواتش بسا دلها که اندر حضرت او در شکار آرد  
(سوره آل عمران، ج ۲؛ ۹-۱)

• قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» ثابت القلوب بسماع بسم الله. طابت القلوب بشهود بسم الله. غابت القلوب بظهور بسم الله. طوبى لمن حديثه فى الله و جلسته هو الله.

ولا جلست الى قوم أحسد لهم الا و انت حديثى بين جلاسى  
نزهة اسرار لموحدین فى الاناخة بعفوة بسم الله. رتع فى حدائق القدس من استروح الى نسیم بسم الله. نام خداوند کریم مهربان، بزرگ بخشایش بر جهانیان، به رحمت فراخ، روزی دهنده آفریدگان، و دارنده همگان، دشمنان و دوستان به لطف درواخ. نوازنده آشنایان و سازنده کار ایشان در دو جهان.

«الله» اشارتست به کمال قدرت. رحمن اشارتست به عموم رحمت. رحیم اشارتست به خصوص مغفرت. «الله» است که بیافرید به قدرت فراخ بی حیل «رحمن» است که روزی داد از خزینه فراخ بی مؤنت. «رحیم» است که عیبا فرا پوشید به کرم فراخ بی شفاعت.

«الله» است که بیافرید بنده را و حق شناس ندید و از وی نبرید. «رحمن» است که نعمت گسترانید و از بنده شکر نشنید و نعمت باز نگرفت. «رحیم» است که عیبا دید و فرا پوشید،

عذر نشینید و پرده ندرید. «الله» داغ کردن است. «رحمن» مرهم نهادن است. «رحیم» در کرم بیفزودن است.

خداوندان معرفت و جوانمردان طریقت گفتند: معنی باء بسم الله آنست که «بی فافر حوا و بی فتر و حوا». رهیگان من، بندگان من! به من شاد باشید و از غیر من آزاد باشید. به نام من آرام گیرید. بر ضمان من تکیه کنید. به یاد من آرامش کنید. حق من در دل گیرید. عهد من در جان گیرید. بنده من! هر جا که راستی است آن راستی به نام ماست. هر جا که شادی است آن شادی به صحبت ما. هر جا که عیشی است آن عیش به یاد ما. هر جا که سوزی است آن سوز به ذکر ما. هر کس را شادی و شادی دوستان به مهر ما. ملک امروز یاد و شناخت ما ملک فردا دیدار و یافت ما. زهی سعادت، زهی جلالت که بنده را پیش آمد بی بهانه و علت....

(سوره نساء، ج ۲: ۴۱۵-۴۱۶)

• قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم جلیل، جلاله کبریاء، کبریاء سناء و مجده عزه و کونه ذاته. ازله ابد و قدمه سرمد. عظیم فی ملکوته. ملیک فی جبروته. مهیم صمدی الذات. متوحد سرمدی الصفات.

ملیک فی السماء به افتخاری عزیز القدر لیس له خفاء  
نام خداوندی که به هیچ چیز و به هیچ کس نماند. به هیچ کار به هیچ وقت در نماند.  
دشمن پرورست و دوست نواز. عیب پوش است و کار ساز. یاد از آیین زبان و دیدار او  
زندگی جان و یافت او سرور جاودان. پادشاه است بی سپاه و استوارست بی گواه. از نهان آگاه  
و مضطر را پناه. خداوندی که به علم نزدیک است و از وهم دور. جوینده او کشته با جانست و  
یافت او رستاخیز بی صور. پس نه جوینده مغبونست و نه مزدور معذور. جوینده در گرداب  
حسرت و یاننده حیران در موج نور همی گویند از سر حیرت به زبان دهشت:  
قد تحیرت فیک خذ بیدی یاد لیل لمن تحیر فیک....

(سوره مائده، ج ۳: ۲۰-۲۱)

• قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم ملیک لایستظهر بجیش و عدد. اسم عزیز لایتعز  
بقوم و عدد. اسم عظیم لایحضره زمان و لأمَد و لایدركه غایه و مرد. تعالی عن المثل و التذ.  
و الشبه و الولد و هو الواحد الاحد. القیوم الصمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.  
بنام خداوندی است باقی و پاینده بی آمد. غالب و تاونده، بی یار و بی مدد. در ذات احد است بی  
عدد، در صفات قیوم و صمد. بی شریک و بی نظیر بی مشیر و بی ولد. نه فضل او را حد، نه حکم  
او را رد. لم یلد و لم یولد. از ازل تا ابد خدایی عظیم، جباری کریم. ماجدی نامدار قدیم.

صاحب هر غریب، مونس هر و حید. مایه هر درویش، بناه هر دل ریش...

«بسم الله» عموم خلق راست. «بالله» خاصگیان درگاه راست. «الله» صدیقیان و خلوتیان راست. گوینده «بسم الله» فعل خود دید و سبب دید و مسبب دید. گوینده «بالله» سبب دید و مسبب دید و فعل خود ندید. گوینده «الله» نه فعل خود دید و نه سبب دید که همه مسبب دید. «قل الله ثم درهم» اشارت به آنست و خدا جویان را نشان است. يك نفس با دوست به از ملك جاودانست. يك طرفه العين انس با دوست خوشتر از جانست، عزیز آن رهی که سزای آنست، هم راحت جان و هم عیش جان و هم درد جانست.

هم درد دل منی و هم راحت جان هم فته برانگیزی و هم فتنه نشان  
(سوره مائده، ج ۳: ۲۹۴-۲۹۵)

«بسم الله الرحمن الرحيم» اسم یشیر الی سئوه فی ازله، اسم یدل علی علوه فی ابده. سئوه فی ازله نفی البدایة و علوه فی ابده نفی النهایه. فهو اول الافتتاح لوجوده الاخر. لا انقطاع لثبوته الظاهر. لاختفاء لجلال عزه الباطن. لا سیل الادراك حقه.

نام خدای کریم، جبار، نامدار، عظیم، اول به دانایی و توانایی و آخر به کار رانی و کار خدایی. ظاهر به کردگاری و پادشاهی. باطن از چون و چرایی. اول هر نعمت، ظاهر هر حجت، باطن هر حکمت. اول که نبوده‌ها دانست، آخر که می‌داند آنچه دانست. ظاهر بدانچه ساخت در جهان، باطن از وهمهای پنهان. فراخ بخشایش است و مهربان. یگانه و یکتاست از ازل تا جاودان. و احد و وحید در نام و در نشان. رازها شود چه آشکار و چه نهان. مایه رمیدگان و پناه مضطران و یادگاری دلان.

بر یاد تو بسی تو روزگاری دارم در دیده ز صورتت نگاری دارم  
جنید گفت: «بسم الله» هیبه و فی الرحمن عون و فی الرحیم مودته و محبت. «الله» اشارتست به جلال الوهیت و عزت احدیت. «رحمن» اشارتست به کمال نعمت و حسن معونت و عموم رحمت بر کافه بریت. «رحیم» اشارتست به مهر و محبت خصوصاً با اهل کرامت.

حسین منصور گفت: «بسم الله» از بنده چنانست که کاف و نون از حق. چون حق گوید - جل جلاله - «کن» پیش از آن که کاف به نون پیوندد، به فرمان الله عالمی در وجود آید. همچنین بنده چون به صدق گوید: «بسم الله» بر هر چه خواند راست آید. و آنچه خواهد یابد به گفتار «بسم الله» قومی حروف «بسم الله» تفسیر کرده‌اند که «با» بر خداست با پیغمبران به الهام نبوت و رسالت. «سین» سر خداست با عارفان به الهام انس و قربت. «میم» منت خداست بر مریدان به دوام نظر رحمت. «الف» آلاء اوست. «لام» اول لطف او. «لام» دوم لقاء او. «هاء» تنبیه و ارشاد او. می‌گوید: بآلاء الله و لطفه و صل من وصل الی لقاء الله فانتبهوا.

در اخبار موسی (ع) آورده‌اند که ربّ العزّه در مقام مناجات با وی گفت: یا موسی! «انا الله الرحمن الرحيم» الكبرياء نعتی و الجبروت صفتی و الدیان اسمی. فمن مثلی؟ زهی سخن پرآفرین و بر دلها شیرین. نظم پاک و گفت پاک از خداوند پاک. نظم بسزا و گفت زیبا و علم پاک و مهر قدیم. آیین زبان و چراغ جان و نثار جاودان. همی گوید: ای موسی! منم خداوند همگان. بار خدای مهربان، کریم و لطیف، نوازندهٔ بندگان، دارندهٔ جهان و نعمت‌بخش آفریدگان و نوبت‌ساز جهانیان. الكبرياء نعتی. ای موسی! برتری و بزرگواری نعت من. جباری و کامگاری صفت من. دیان و مهربان نام من. در عالم خود که چون من؟ امید عاصیان به من. در مان بلاها از من. شادی درویشان به فضل من. آرام ایشان به وعد من. منزلشان بر درگاه من. نشستن ایشان به امید وصل من. بودن ایشان در بند عهد من. آرزوی ایشان سلام و کلام من. شادی ایشان به دیدار من.

(سورة اعراف، ج ۳: ۵۵۴-۵۵۶)

• «بسم الله الرحمن الرحيم». بسم الله، معراج القلوب الاولیاء، بسم الله نور سرّ الاصفیاء، بسم الله شفاء صدور الاتقیاء. بسم الله کلمة التقوی و راحة الثکلی و شفاء المرضى. بسم الله نور دل دوستانست. آیینۀ جان عارفانست. چراغ سینۀ موحدانست. آسایش رنجوران و مرهم خستگانست. شفاء درد و طیبیب بیمار دلانست. خدایا گرفتار آن دردم که تو دوی آن دانی. در آرزوی آن سوزم که تو سرانجام آنی. بندهٔ آن ثناام که تو سزای آنی. من در تو چه دانم، تو دانی. تو آنی که خود گفتمی و چنان که گفتمی آنی.

در هجر تو کار بی‌نظامست مرا      شیرین همه تلخ و پخته خامست مرا  
در عالم اگر هزار کامست مرا      بی نام تو سر بسر حرامست مرا  
(سورة انفال، ج ۴: ۹)

• قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» الله منور القلوب. الرحمن كاشف الكرب. الرحيم غافر الذنوب. الله است افروزندهٔ دل دوستان. رحمن است باز برندهٔ اندوه بیچارگان. رحيم است آمرزندهٔ گناه عاصیان. الله یؤتی الرؤیة بغیر حجاب. الرحمن یرزق الرزق بغیر حساب. الرحيم یغفر الذنب بغیر عتاب. الله است که دیدا خود رهی را کرامت کند بی حجاب. رحمن است که از خزینۀ خود روزی دهد بی حساب. رحيم است که به فضل خود بیامزد بی عتاب. الله لارواح السابقین. الرحمن لقلوب المقتصدین. الرحيم لذنوب الظالمین.

خدای است که ارواح سابقان به فضل وی نازد. رحمن است که دلهای مقتصدان به مهر وی گراید. رحيم است که گناه ظالمان به عفو خود شوید. من سمع الله اورثه شعباً و من سمع

الرحمن اورثه طلباً و من سمع الرحيم اورثه طرباً. فالنفس مع الشغب و القلب مع الطلب و الروح مع الطرب. يكي خطاب خدای شنيد در شعب آمد. يكي سماع نام رحمن کرد در طلب آمد. يكي در استماع نام رحيم بماند در طرب آمد. تن محل امانت است چون خطاب خدای شنيد بی قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع نام رحمن در دایره طلب و شوق افتاد. جان نقطه گاه عشق است چون بشارت نعت رحيم يافت بر شادروان رجا در طرب بماند. هر چه نعمت بود نثار تن گشت. هر چه منت بود به دل دادند. آنچه رؤيت و مشاهدت بود نصيب جان آمد.

(سوره يونس، ج ۴: ۲۵۲-۲۵۳)

\* قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله اخبار عن وجود الحق بنعت القدم. الرحمن الرحيم اخبار عن بقاءه بوصف العلاء و الكرم. كاشف الارواح باسم الله فهمهم و كاشف النفوس بالرحمن الرحيم فهمهم. فالارواح دهشى فى كشف جلاله و النفوس عطشى الى لطف جماله. يا نزهتى فى حيوتى و راحتى بعد دفتى      مالى بغيرك انس من حيث خوفى و انسى      صد سال بر آيد و بريزد دل من      هم بوى وصال تو دمسد از گل من  
ای خدای کریم مهربان. ای نامدار رهی دار نگهبان. عالم تویی به اسرار بندگان. مطلع خودی بر دلهای دوستان. بار خدای همه بار خدایان. خداوند همه خداوندان. پیش از هر زمان و پیش از هر نشان. در ملک بی در بایست. ملکی در ذات بی‌هامانست. خداوندی پاک از دریافت چون منزله از گمان و پندار و آیدون. بیننده هر تاریک. داننده هر باریک. نزدیکتر از هر نزدیک.

نزدیک است به بر تا دوست از شادی شود مست. دورست به قدر تا دشمن نداند که هست. از دوست به جنابت نبرد که بردبار است و وفادار. از دشمن به خدمت فریب نگیرد که جبار است و کردگار. نه عدل وی را چرا پیدا، نه فضل وی را منتهی پدید. نه عدل وی را درمان، نه فضل وی را کران. عدل پیش فضل خاموش و فضل را حلقه وصال در گوش. نبینی که عدل نهانست و فضل پیدا تا دشمن مغرور است و دوست شیدا.

خداوند! آرام دل غربانی، یادگار جان عارفانی، زندگانی جان و آیین زبانی، به خود از خود ترجمانی، به حق تو بر تو که ما را به وصال خود رسانی.

(سوره هود، ج ۴: ۳۵۷-۳۵۸)

\* «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم جلیل شهد بجلاله افعاله، نطق بجماله افضاله، دل علی اثباته آیاته، اخبر عن صفاته مفعولاته، فهو الملك العظيم العزيز الكريم، لا قسم فی ذاته و لا شريك

فی مخلوقاتہ، و لا نظیر فی حقہ و لا فی صفاتہ.

مليک قادر مولى الموالى      عظیم ما جسد فرد التعالی  
قريبسب من جنان العبدان      بعيد عن مطار الوهم عسال  
جليل جل عن مثل و شبه      عزيز عز عن عم و خال

نام خداوندی که زبانهای سزای وی جست و ندید. و همها فرا حجاب عزت رسید و برید. گوشها فرا حق وی رسید و برسید. صفت و قدر خویش برداشت تا هیچ عزیز به عز او نرسد و هیچ فهم حد او در نیابد و هیچ دانا قدر او نداند. دانس او کس نداند. توان او کس نتواند. به قدر او کس نرسد. لم یکن ثم کان را بالم یزل و لایزال چه آشنایی! قدم را با حدوث چه مناسبت. حق باقی در رسم فانی چه پیوندد؟ ما سور تکوین بهیئت تمکین چون رسد؟

گر حضرت لطفش را اغیار بکارستی      عشاق جمالش را امید وصالستی  
ممکن شوی جستن گر روی طلب بودی      معلوم شوی آخر گر روی سؤالستی  
پیر طریقت گفت: الهی! نور دیده آشنایانی. روز دولت عارفانی. لطیف! چراغ دل  
مردمانی و انس جان غریبانی. کریما! آسایش سینۀ محبتانی و نهایت همت قاصدانی. مهربانا!  
حاضر نفس واجدانی و سبب دهشت و الهانی. نه بچیزی مانی تا گویم که چنانی. آنی که خود  
گفتی و چنان که گفتی آنی. جانهای جوانمردان را عیانی و از دیدهها امروز نهانی.

اندر دل من بدین عیانی که تویی      وز دیده من بدین نهانی که تویی  
وصاف ترا وصف نسداند کردن      تو خود به صفات خود چنانی که تویی  
(سوره یوسف، ج ۵: ۹-۱۰)

• «بسم الله الرحمن الرحيم» ما استقلت القلوب الا بسماع بسم الله. ما استنارت الارواح الا بوجود جمال الله. ما طربت الاشباح الا بشهود جلال الله.

يا موضع الباطن من ناظری      و يا مكان السر من خاطری  
يا جملة الكل التي كلها      كل من بعضي و من سائری  
ای نامداری که نامت یادگار جانست و دل را شادی جاودانست. روح روح دوستانست و آسایش غمگنانست. عنوان نامه‌ای که از دوست نشانست و مهر قدیم بر وی عنوانست. نامه‌ای که از قطعیت امانست و بی‌قرار را درمانست. تاج دولت از لست و شادروان سعادت ابد. در هفت آسمان و هفت زمین هر که او نامی یافته ازین نام یافت. دولتی آن کس شد که آفتاب انوار این نام بر او تافت.

هر که او نام کسی یافت ازین درگه یافت      ای برادر کس او باش و میندیش از کس  
هر که مقبول حضرت الهیت آمد به اقرار این نام آمد. هر که مهجور و مطرود سلطوت عزت



آمد به انکار وی آمد. یضَلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً. پیری مرید را وصیت می کرد که اگر همه ملک موجودات بنام تو باز کنند نگر تا بی توقیح «بسم الله» بدان ننگری که آن را وزنی نیست. و اگر جبرئیل و جمله عرش به چاکری تو کمر بندند تا سلطان این نام داغی از خود بر جانت نهند بدان که آن را محلی نیست. هر جانی که عاشق تر بود او را اسیرتر گیرد. هر دل که سوخته تر بود رختش زودتر بغارت برد.

گفتم که چو زیرم و بدست تو اسیر      بنواز مرا مزن تو ای بدر منیر  
گفتا که ز زخم من تو آزار مگیر      در زخمه بود همه نوازیدن زیر  
(سوره رعد، ج ۵: ۱۶۴)

• قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحيم» سماع «بسم الله» یوجب الهیة و الهیة تتضمن الفناء و الغیبه. سماع «الرحمن الرحيم» یوجب الحضور و الاوبة و الحضور يتضمن البقاء و القرية. من اسمعه «بسم الله» ادهشه فی كشف جلاله و من اسمعه «الرحمن الرحيم» عیسه بلطف جماله و کرم افضاله.

الله است قادر و قدیم مستوجب قدم. «رحمن» است قاهر و عظیم مستحق عظم. «رحیم» است غافر و حلیم سزای فضل و کرم. ای مهیمن اکرم و ای مفضل ارحم. ای محتجب به جلال متجلی به کرم. نه با قرب تو اندوه است نه با یاد تو غم.

چشمی که ترا دید شد از درد معافا      جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم  
کار آنست که تو در گرفتی. راه آنست که تو نمودی. قسمت آنست که تو کردی پیش از لوح و پیش از قلم. قضا، قضاء تو و خواست خواست تو و حکم حکم تو. حکم دیگران همه میل است و ستم.

قضى الله امرأ و جف القلم و فیما قضی ربنا ما ظلم  
«الله» است آفریدگار جهانیان. «رحمن» است روزی گمار همگان. «رحیم» است آمرزگار مؤمنان. «الله» است آفریننده بی نظیر. «رحمن» است پروراننده و دستگیر. «رحیم» است آمرزنده و عذر پذیر. هر چند که خریدین است عظیم و بزرگووار است. هر چند که سختگیر است فراگذار و آسان گذارست. در صفت عزت وی هم نور و هم نار است. به نار عزت قومی را می گدازد. به نور عزت قومی را می نوازد. آن سوخته را به عدل خود در ظلمات کفر می دارد و آن نواخته را به فضل خود به دعوت مصطفی (ص) و به نور قرآن راه می نماید و از تاریکی بیگانگی به روشنایی آشنایی می آرده اینست که رب العالمین گفت: «کتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم» ...

(سوره ابراهیم، ج ۵: ۲۳۰-۲۳۱)

• «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به نام او که زبانه‌ها گویا شده به نام او. جانها شیدا شده به نام او. بیگانه آشنا شده به نام او. زشتها زیبا شده به نام او. کارها هویدا شده به نام او. راهها پیدا شده به نام او. به نام او که چشمهای مشتاقان گریان به نام او. دل‌های عارفان سوزان به نام او. سرهای والهان خروشان به نام او. تنهای عاشقان پیچان به نام او. به نام او که جانها اسیر پیغام او. عارف افتاده به دام او. مشتاق مست مهر از جام او. طوبی کسی را که ازین جام شربتی کشید یا درین راه منزلی برید. دل وی به نور اعظم فروخته و به روح انس زنده و به عزّ وصال فرخنده. گهی در حیرت شهود مکاشف جلال. گهی در بحر وجود غرقه لطف و جمال. به زبان ناز و دلال همی گوید:

در عشق تو من کیم که در منزل من      از وصل رخت گلی دمد بر گل من  
این بس نبود ز عشق تو حاصل من      کاراسته وصل تو باشد دل من  
(سوره حجر، ج ۵: ۲۹۸-۲۹۹)

• قوله تعالی: «باسم الله» و لهت القلوب فتحیرت و بعزته انخست العقول فطاحت. و بکشف جلاله ذهشت الارواح فتلاشت. و لیس للخلق الا الفناء و العدم و بقی للحق الازل و القدم ... از باغ جمال تو دری بگشادند تا خلق ز تو در طمعی افتادند بس جان عزیزان که بغارت دادند و اندر سر کوی تو قدم ننهادند بوبکر شبلی روزی در مکاشفه جلال حق مستهلك شده بود و از خود بی خود گشته. حریق آتش معرفت، غریق دریای محبت همی گفت: الهی! اگر بت بخوانم برانی ور بروم بخوانی. پس چکنم من بدین حیرانی!

هم تو مگر سامان کنی      راهم بخود آسان کنی  
المستغاث منك اليك. لامعك قرار و لامنك فرار. نه با تو مرا آرام نه بی تو کارم بسامان. نه جای بریدن، نه امید رسیدن. فریاد از تو که این جانها همه شیدای تو و این دلها همه حیران به تو.

پیر طریقت جنید سی سال زیر آن نردبان پایه پاس دل می داشت. گفت: چون پنداشتم که بجایی رسیدم به سرم ندا آمد که: اذا ظننت انك وجدتنی فقد فقدتنی و اذا ظننت انك فقدتني فقد وجدتنی. فرا خلق می نماید که این کار نه بحد فهم و وهم آدمیانست. نه درگاه تاویل عالمان است نه میدان عبادت عابدانست. نه تیه تحیر عارفانست، زهری با شهدی آمیخته، نعمتی در بلایی آویخته. هم درد است و هم دارو. هم شادی و هم زاری. بنده میان این دو حال گردان. هم گریان و هم خندان، همی گوید به آواز لهفان: الهی دلم از بیم درد نبایست کبابست، و روزگار نشان این که خذلان ملازم و توفیق در حجابست، این بیچاره نمی داند که

در سخن عذابست یا از مولی عتابست. در دیست مرا که بهی مباد، که مرا این درد صوابست، با دردمندی به درد خرسند کسی را چه حسابست، سخنی در آمیختم چون سنگ که در آن هم آتش و هم آبست، ملکا! قصه اینست که برداشتم، این بیچاره را چه جوابست؟  
(سوره نحل، ج ۵: ۳۵۸-۳۵۹)

• قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحيم» «الله» نام خداوندی که نامور است بیش از نامبران. و راست نام تراست از همه ناموارن. کردگار جهان و جهانیان و خداوند همگان. «رحمن» است دارنده آفریدگان: دشمنان و دوستان. و فراخ بخشایش در دو جهان. «رحیم» است مهرنمای و دل‌گشای. دوستان را راهنمای و سر آرای عارفان. نکو نام و رهی دار. کریم و مهربان. در گفت شیرین و در علم پاک. در صنع زیبا و در فضل بیکران.

پیر طریقت گفته در مناجات خویش: ای بوده و هست و بودنی. گفتت شنیدنی. مهرت پیوستنی و خود دیدنی. ای نور دیده و ولایت دل و نعمت جان، عظیم شانی و همیشه مهربان. نه ثنای ترا زبان، نه دریافت ترا درمان. ای هم شغل دل و هم غارت جان، بر آرزو خورشید شهود یک بار از افق عیان، و از ابر جود قطره چند بر ما باران.

(سوره بنی اسرائیل، ج ۵: ۵۰۰-۵۰۱)

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله الذی اسمه لکل خائف ملاذ. بسم الذی باسمه من الشیطان معاذ. بسم الله الذی قلب کل محب بذكره افلاذ.

به نام او که نام اوست همه خیرات را بنیاد. به نام او که به نام او گردد دل از بند غمان آزاد. به نام او که دل عارف جز به نام او نگردد شاد. به نام او که مشتاق از شراب وصل او گیرد یاد. به نام او که وفا و کرم هر دو را نام کرد تا نعمت آشنایی بر آب و گل تمام کرد. به نام او که مهر خود مشتاق را دام کرد و بجای شراب وصل خود رهی را در جام کرد. به نام او که خواب بر دیده محب حرام کرد تا عقد دوستی وی با خود بر نظام کرد. به نام او که در سر بجان منتظر سلام کرد تا دلش پر روح و ریحان کرد. آنکه ظاهر او بدست دشمن حیران کرد و باطن معدن اندوهان کرد.

ای جوانمرد اگر آسیای بلا بر سرت بگرداند نگر از آستانه خدمتش در نگذاری قدم. و در طبقات درکات سفلی میل دو دیده تو گرداند نگر جز به رضای وی بر نیاری دم که عزت، عزت اوست. عزت دیگران همه ذلتست و عجز همه فنا و عدم. قضا، قضای اوست. حکم، حکم او. حکم دیگران همه میل است و هوی و ستم.

پیر طریقت گفت: الهی ار تو فضل کنی از دیگران چه داد و چه بیداد. و تو عدل کنی

پس فضل دیگران چون باد. الهی! آنچه من از تو دیدم دو گیتی بیاراید. عجب اینست که جان من از بیم داد تو می نیاساید.

(سوره کهف، ج ۵: ۶۵۱-۶۵۲)

قوله تعالی: «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله احسن الاسماء، ربّ الوری و الارض و السماء، مسخر الظلمة و الضیاء، مالک الاموات و الاحیاء، الواحد الفرد بلا اکفاء، الدائم الباقي بلا فناء. نام خداوندی که محدثات و مکونات نمودگار فطرت او. جهانیان و جهانداران پرورده نعمت او. گردنهای گردنکشان در کمند جلال و قهر او. دلهای دوستان و آشنایان در روضه جمال و لطف او. مسبحان عالم علوی بر درگاه عزت در حجب هیبت، کمر بسته و گوش به فرمان او. اگر جن است و اگر انس محکوم تکلیف و مقهور تصریف او. در آسمان سلطان او. در زمین برهان او. پاکست و بزرگوار و بی عیب. خداوندی که این همه صنع از او جمله قطره‌ای است از دریای کبریاء و عظمت او...

دیده‌های عقول در ادراک جلال او خیره. آبهای روی متعززان در آب جمال او تیره. فهمهای خداوندان فطنت در بحار عظمت او غریق. زبانهای اهل فصاحت از استیفای مدح جلال و وصف جمال او کلیل. در هر گوشه هزاران جریحست و قتیل. ای عزت تو همه عزیزان را نعت ذل کشیده. ای جلال تو همه جلالها را داغ صغر بر نهاده. ای کمال تو همه کمالها را رقم نقصان بر زده. ای هیبت تو همه عالم را طراز بندگی بر کشیده. ای ارادت و مشیت قضای تو از آرایش افهام و اوهام خلق پاک. ای صفات و نعوت قدم تو از ادراک هواجس و خواطر و ضمائر آب و گل منزّه. ای همه عالم جانها بر من یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود ناکرده. همه عالم را به بوی و گفت و گوی خشنود کرده و جرعه‌ای از جام عزت به کسی ناداده:

ای گشته اسیر در بلای تو	آن کس که زندم ولای تو
عشاق جهان همه شده واله	در عالم عزت و کبریای تو
بر قصه عاشقان خود بر زن	توقیع نعم و گرنه لای تو

• «بسم الله» الباء بقاء الله ربّ العالمین. الّسین سلام الله علی المؤمنین. المیم محبة الله بعبادة التائبین و المتطهرین. «باء» اشارت است به بقاء الله تعالی. خداوند جهان و جهانیان و دارنده همگان. يقول الله تعالی: «و یتقی وجه ربّك». «سین» اشارتست به سلام الله بر دوستان و نواختن ایشان در دو جهان. يقول الله تعالی: «تحتّهم يوم یلقونه سلام». «میم» اشارتست به محبت خداوند مهربان که به لطف خود مهر و محبت خود داد به بندگان. يقول الله تعالی: «انّ

اللّٰه يحب التّوايين و يحب المتطهرين». اينست شگرف كاري و بزرگ حالي كه قاصد به مقصود رسد و عابد به معبود و طالب به مطلوب و محب به محبوب. نسيم وصال از مهب اقبال دمیده و دوست به دوست رسیده. طغرای عزت بر منشور دولت كشيده. گوی انتظار به پای میدان ابد انداخته. علم قبول و وصول برافراخته. رسول مقصود بدر آمده. روزگار فراق بسر آمده. سلام و كلام حق بی واسطه و ترجمان به بنده ضعیف پیوسته. «سلام قولاً من ربّ رحيم».

(سورة مریم، ج ۶: ۱۵-۱۶)

• قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» ذکر الله چند اذکراه جلّ الملك الحق تعالی الله الله ما اشرف ذکره و ما اعلاه و ما اطيب و صفه و ما احلاه. فهو العزيز الحمد الاله. الله است قدیم و آفریدگار. رحمن است عظیم و پروردگار. رحيم است و حلیم و آمرزگار. کریمت و لطیف. عیب پوش و عذر پوش و رهی دار. دستگیر و کار ساز. عذر پذیر و سیاست دار. نغز کردار و خوش گفتار و لطیف دیدار. جمال نام امروز نصیب گفتار، جمال نام فردا نصیب دیدار. الهی، در ازل تو مان برگرفتی و کس نگفت که بردار. اکنون که برگرفتی بگذار و در سایه لطف خود میدار.

(سورة طه، ج ۶: ۱۰۹)

• قوله «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم من له الثبوت الاحدى و الكون الصمدى . اسم من له البقاء الازلى و البهاء الابدی. اسم من له العلم و الحلم و الاراده و الطول و القز و السیاده. اسم من له القدرة و الحیاة و الاسامی و الصفات. اسم من له الوجه ذوالجمال و القدر ذوالجلال. سبحانه هو الله الكبير المتعال.

به نام خداوند ذوالجلال، قادر بر کمال، مفضل بانوال، صانع بی احتیال، قیوم بی گشتن حال، در ذات و صفات متعال، موصوف بوصف جمال، منوعات به نعت جلال، کردگار است و بزرگوار، رسنده بهر چیز و دانا بهر کار، پاک از انباز است و بی نیاز از یار. خود بی یار و همه عالم را یار، آنجا که دورست دیده یقین پر دود است. و آنجا که ناپیداست روی توحید گردد آلود است. پس آن را که به کرم نزدیکست روزگار او همه سور و سرور است و آن را که به فضل پیداست نور علی نور است ...

ای خداوند اعلم، ای مهیمن اکرم، ای صمد ارجم، هر انس که نه با تو همه در دست و غم، صحبت که نه در جوار تو همه اندوه است و ماتم. جز یاد حدیث تو همه وز راست و ماتم، بادا روزی که باز رهم از لوح و قلم، بیایم صرف قدم به صدق قدم، آزاد شوم از بند وجود و عدم، از دل بیرون کرده حسرت و ندم، در مجلس انس قدح شادی بر دست نهاده دمام.

به داود وحی آمد که یا داود! ذکرِی للذاکرین و جنتی للمطیعین و کفایتی للمتوکلین و زیادتِی للشاکرین و رحمتی للمحسنین و انسی للمشتاقین و انا خاصة للمحبین. ای داود! هم طالبان و قاصدان حضرت ما مختلف است و ما رنج کسی ضایع نکنیم. هر کس را آنچه سزای اوست و همت او بدو دهیم. انا عند ظن عبدی فلیظن بی ماشاء. ذاکران را گفتیم: سلام و تحیت شما را. مطیعان را گفتیم: نعمت جنت شما را. متوکلان را گفتیم کرامت کفایت شما را. شاکران را گفتیم زیادت نعمت شما را. محسان را گفتیم: فضل و رحمت شما را. مشتاقان را گفتیم: انس و سلوت شما را. محبتان را گفتیم: شما مرا من شما را.

من آن خداوندیم که به بنده خود به فضل خود نزدیکم، ناخوانده به وی نزدیکم، ناجسته و نادر یافته به وی نزدیکم، به علم نزدیکم و از وهمها دور، بهره محبان خودم و بهره رسان من دور، یاد من عیش است و مهر من سور، شناخت من ملک است و یافت من سرور، صحبت من روح است و قرب من نور.

(سوره انبیاء، ج ۶: ۲۱۸-۲۱۹)

• قوله «بسم الله الرحمن الرحيم» استنارت الارواح بذكر الحبيب و انشقت الالکباد بشوق الحبيب. فلا راحة للحبيب بدون الحبيب و لاسکون للحبيب الی غیر الحبيب حتی یصل الی الحبيب ...

نام خداوند کریم مهربان، پناه درویشان و ذخیره مفلسان، همراه باز پس ماندگان و قره العین محبتان. سور دل دوستان و سرور نزدیکان. خداوندی که آئین بهشت در آیین دوستی او کجا پدید آید، نعیم دو گیتی در تجلی لطف او چه نماید، کریمی که ناپاکی ناپاکان او را ضجر نکند، جوادی که الحاح سائلان او را به ستوه نیاورد، مهربانی که به بد کرداری بخشیده و انستاند، آمرزگاری را که به جرم امروزینه از عفو دیگینه واپس نیاید. نیک عهدی که به بد عهدی بنده از گفته پشیمان نشود، لطیفی که ناشایسته به فضل خود شایسته کند. کریمی که رهی را از جنایت می شوید و پاک بیرون آرد، قرینی که دوستان را پیش از خاطر ایشان به بر حاضر آید. عظیم پادشاهی، نیک خداوندی، مهر پیوندی، معیوب پسندی، راحت نمایی، دل گشایی، سر آرای، مهر افزایی.

آن عزیزی در مناجات خویش گوید:

الهی سمع العابدون عظمتک فخشعوا، و سمع الجبارة سلطانک فخضعوا، و سمع المذنبون رحمتک فطمعوا، خداوند! عابدان وصف بزرگواری تو شتوندند گردنها بسته کردند، سلطانان وصف علاء تو شنیدند از بیم قهر تو گردن نهادند، عاصبان صفت رحمت تو شنیدند امیدها در بستند.

دست مایهٔ بندگانت گنج خانه فضل تست کیسهٔ امید از آن دوزد همی امیدوار  
(سورهٔ حج، ج ۶: ۳۴۱-۳۴۲)

• قوله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» باسْمِ مِنْ تَفَرَّدَ بِالْقُوَّةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْجَلَالِ، بِاسْمِ مِنْ تَوْحِدِ بِالرَّحْمَةِ وَالنَّصْرَةِ وَالْإِفْضَالِ، سُبْحَانَهُ ذِي الْمَنِّ وَالْإِكْرَامِ وَالْإِحْسَانِ، مُتَقَدِّسٌ عَنِ شَرِكَةِ الْإِوْثَانِ، مُتَعَطِّفٌ بِالْعَزِّ فَهُوَ إِزَارُهُ ثُمَّ ارْتَدَى، بِالْكَبْرِيَاءِ وَالسُّلْطَانِ.

نام خداوندی که در ذات یکتا و در صفات بی‌همتاست، کریم و مهربان لطیف و رحیم و نیک خداست. در آزمایش با عطا و در ضمانها با وفاست، داعی را پیش از دعا و راجی را پیش از رجاست. آن را که هست مهر نمای و مهر افزاست، کار آن دارد که تا خوبتر است. یاد وی دلها را شمع تابانست و مهر وی زندگانی دوستانست و نام وی عالم را روح و ریحانست و عارف را غارت جانست.

حسین منصور را پرسیدند که معنی نام الله تعالی چیست؟ گفت: گدازندهٔ تن، ربایندهٔ دل، غارت کنندهٔ جان. اما این معاملات نه با هر خسی و دون همتی رود که این جز با جوانمردان طریقت و راضیان حضرت نرود. و جز حال ایشان نبود که اندوه عشق دین بجان و دل خرند. هر چه دارند فدای درد و غم خویش کنند. به زبان حال گویند:

اکنون باری بـه عشق دردی دارم      کان درد بـه صد هزار درمان ندهم  
پیر طریقت گفت: من چه دانستم که بر کشتهٔ دوستی قصاص است. چون بنگرستم این  
معاملت ترا با خاص است.

(سورهٔ مؤمنون، ج ۶: ۴۲۱-۴۲۲)

• [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] اسم من لم یزل حامداً لنفسه محموداً، اسم من لم یزل واحداً فی عزّه موجوداً، اسم من لم یزل احداً فرداً معبوداً، اسم من لم یزل صمداً بالطلبات مقصوداً.

نام خداوندی نکو نام در هر نام و ستوده بهر هنگام، ستوده خود بی‌ستاینده و بزرگ عز بی‌پرستنده. خداوندی حکیم راست دان، علیم پاک دان مهربان کار دان، بخشایندهٔ روزی رسان. خداوندی که در آمد هر چیز از وی و بازگشت همه چیز با وی، نه کسی منازع با وی، نه دیگری غالب بر وی. قوام هفت آسمان و هفت زمین بداشت وی. کار آن به حکم وی، تدبیر آن به علم وی. غالب بر آن امر وی، نافذ در آن مشیت وی، داشت آن به حفظ وی، توان آن به عون وی. پادشاهی که از حال رهی آگاهست و رهی را نیک پشت و پناه است، خود دارنده و خود سازنده که خود کردگار و خود پادشاه است، آفریننده و روانندهٔ آفتاب و ماه است، روشن کنندهٔ دلهای سیاه است، خداوندی که یاد وی راحت روح است و آسایش دل

مجروح است، اسرار عارفان به یاد وصال وی مشروح است، ارواح عاشقان گوی وار در خم  
چوگان ذکر وی مطروح است.

ای رادمرد! چند که در خوابی؟ بیدار شو که وقت صباح است. وگر در خمار شرابی هین  
که پرتو حق صبح است.

آفتاب بر آمد ای نگارین دیرست      گریه بر سر تو نتابد از ادبارست  
دریغا که از همه جانب به ساحت حق راه است و هیچ رونده نه. بستان عزت بر شمار  
لطایف است و خورنده نه. همه عالم پر صدف دعوی است و يك جوهر معنی نه. همه عالم  
یوسف دلبرست و یعقوب دلشده نه.

مرد باید که بوی داند برود      ورنه عالم پر از نسیم صباست  
(سوره نور، ج ۶: ۴۹۲)

• «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» بِسْمِ اللّٰهِ الْخَالِقِ الْبَارِئِ الْمُصَوِّرِ، بِسْمِ اللّٰهِ الْوَاحِدِ الْفَاعِلِ الْمَدْبُرِ،  
بِسْمِ اللّٰهِ الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْمُقْتَدِرِ، السَّلَامُ الْمُؤْمِنِ الْمِيهَمِ، الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْمُتَكَبِّرِ. فسبحان من ردد  
العبد فی هذه آلايه بين صحو و محو، كاشفه بنعت الالهيه، فاشهده جلاله، ثم كاشفه بنعت الرحمه  
فاشهده جماله.

نام خداوندی مقدر و مقتدر، فاطر و مدبر، خالق و مصور، اولست و آخر. باطن است و  
ظاهر، نه باوّل عاجز و نه به آخر، از کیف باطن است و بقدرت ظاهر، خداوندی که دلها  
بیاورد به سماع نام او، سرها بیفروخت به یافت نشان او، جانها آرام گرفت به شهود جلال او و  
جمال او. خداوندی که هر که با او پیوست از دیگران بیرید، هر که قرب او طلبید چه گویم  
که از محنتها و بلیتها چه دید ...

ای جلالی که هر که به حضرت تو روی نهاد عالمیان خاک قدم او توتیای حدقه حقیقت  
خود ساختند. ای عزیزی که هر که به درگاه عزت تو باز آمد همه آفریدگان خود را علاقه  
فتراک حضرت او گردانیدند. غلام آن مشتاقم که بر سر کوی حقیقت آتشی بیفروزد. چبدا  
روزی که خورشید جلال تو به ما نظر کند. عزیزا وقتی که مشتاقی از مشاهده جمال تو خیری  
دهد. جان طعمه سازم بازی را که در فضای طلب تو پروازی کند. دل نثار کنم محبتی را که بر  
سر کوی تو آوازی دهد. غالیه گردیم مر عارضی را که از شراب شوق تو رنگی گیرد. رشک  
بریم بر چشمی که از درد نایافت تو اشکی بیارد. غلام آن لافیم که هر وقتی مفلسان بی سرمایه  
زنند. نه آن مفلسان می گویم که تو دانی. جوانمردانی را می گویم که ایشان را در بدو ارادت  
مجاهدت عظیم بود. خواستی گرم و ریاضتی تمام. سری صافی و دلی بی خصومت و سینه ای  
بی معصیت. این سرمایه ها بدست آورده، آنکه همه بر کف صدق نهاده و به باد بی نیازی بر داده



و مفلس وار در پس زانوی حسرت نشسته و به زبان شکستگی می گوید:

پس آب دو دیده و پر آتسش جگرم      پر باد دو دستم و پر از خاك سرم  
(سوره فرقان، ج ۷: ۱۴-۱۵)

• قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم من قرت به العيون و تحققت به الطنون، له من العرش الى النون و «اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون». اسم لمن لم يزل و لا يزال، موصوفاً بوصف الجلال و نعت الجمال سبحانه هو الله الكبير المتعال.

نام خداوند ذوالجلال، قادر بر کمال، مفضل با نوال، موصوف به وصف جلال، منعوت به نعت جمال. خداوندی که بی وجود او وجود نه، بی فضل او شهود نه، بی لطف او سجود نه، بی خدمت او تن را نظام نه، بی نعت او جان را قوام نه، بی نظر او دل را زندگی نه، بی توفیق او تن را بندگی نه. خداوندی که تاریخ ازل و ابد کم از بدایت اقبال او و نعمت هر دو سرای کم از يك ذره شعاع آفتاب افضال او. انوار سعادت در بوستان بهشت يك قطره از دریای نوال او. و آثار شقاوت در زندان جحیم يك شر از آتش جلال او.

ای جوانمرد! اگر تو پنداری که هر کس را مسلم است که به بستاخی قدم در سراپرده عزت بسم الله نهی پنداشتت خطاست. به جلال قدر بار خدا که صدق همه صدیقان و اخلاص همه مخلصان و معرفت همه عارفان بر درگاه نقطه باء بسم الله به حیرت ایستاده و چون حلقه بر در بمانده که تا مگر اشراف دهند ایشان را بر انوار اسرار این نام و هرگز ندادند و دست رد به سینه ایشان باز نهادند که:

الذات و النعت و الاسماء و الكلم      جلت عن الفهم و الادراك لو علموا  
(سوره شعراء، ج ۷: ۹۰-۹۱)

• «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز شهد بجلاله افعاله، نطق بجماله افضاله، دل علی اثباته آیاته، اخبر عن صفاته مفعولاته. اسم جلیل عرفه العقلاء بدلالة افعاله، و عرفه الاسفياء باستحقاقه لجلاله و جماله، فبلطف جماله عرفوا جوده و بكشف جلاله عرفوا وجوده.

نام خداوندی که دلایل توحید آیات او معالم تفرید آیات او، شواهد شریعت اشارات او، معاهد حقیقت بشارات او، قدیم نامخلوق ذات و صفات او. خداوندی که مصنوعات از قدرت او نشانست و مخلوقات از حکمت او بیانست، موجودات بر وجود او برهانست، نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست. هر چه در فهم و وهم تو آید که وی آنست نه آنست، بلکه خالق آنست.

جمالك لا يقاس الى جمال      و قدرك جسل عن درك المشال

(سوره نحل، ج ۷: ۱۸۳-۱۸۴)

• «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به نام او که نه در صنع او خلل نه در تقدیر او حیل، به نام او که نه در فعل او زلل نه در وصف او مثل، مقدری لم یزل. به نام او که پادشاهست بی سپاه، کامرانست بی اشتباه، غافر جرم و ساتر گناه، حضرت او عاصیان را پناه، درگاه او مفلسان را پایگاه....

بشنو سرتی از اسرار «بِسْمِ اللَّهِ». «بِسْمِ» در اصل «باسم» بوده. الف راست بود و شکل وی مستقیم و «با» در نهاد خود منحرف و منعطف. الف در لوح اوّل بود و باء ثانی. چون در آیت تسمیت آمد «با» اوّل گشت و «الف» ثانی. فراتو می‌نماید که کار الهی نه بر وفق مراد تو بود. تو یکی را اوّل داری و من آخر گردانم. تو یکی را آخر داری و من اوّل گردانم. اشارتست که من یکی را به فضل بپذیرم و یکی را به عدل رد کنم تا بدانی که کار به عدل و فضل ماست نه بهنجار عقل شما. الف که اوّل است ثانی گردانم و با که ثانی است فراپیش دارم و صدر کتاب و خطاب خود بدو سپارم و کسوت و رفعت الفی درو پوشانم تا جهانیان دانند که منم که یکی را برکشم و یکی را فرو کشم «تَعَزَّزْ مِنْ تَشَاءُ وَ تَدَلَّ مِنْ تَشَاءُ»

نکته دیگر شو ازین عجیتر در شکل «باء» بسم الله، اشارتی است و اندر آن اشارت بشارتی است. نقش «باده حقیر و صغیر بود چون با نام حق پیوسته شد علو گرفت و خلعت دنو یافت. از روی اشارت می‌گوید: ای بنده مؤمن حرفی که به نام ما پیوسته شد قدر و جمال یافت و خطر و کمال گرفت تا بدانی که هر که به ما پیوست از قطعیت ما رست و هر که دل در غیر ما بست در نهاد خود بشکست.

(سوره قصص، ج ۷: ۲۸۳-۲۸۴)

• قوله تعالی: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بسم الله الملك المتعالی عن الحدود و الغایات، المقدس عن الدرك و النهايات، المنزه عن تجارف العبارات، الباطن عن حصر الاحاطات، الظاهر فی البینات و الآیات. اوّل باران از ابر عنایت این نامست. اوّل نفس از صبح کرامت این نامست. اوّل جوهر از صدف معرفت این نامست. اوّل نشان از وجود حقیقت این نامست. اوّل شاهد بر مشاهده روح این نامست. دل را فتح و جان را فتوح این نامست. معرفت را راه است، حقیقت را درگاه است. انبساط را درست، صحبت را سرست. فرا وصال اشارتست، از کمال حال عبارتست. خائف را امانست، راجی را ضمانست. طالب را شرفست، عارف را صلف است، محب را تلف است.

نام تو شنید بنده دل داد به تو چون دید رخ تو جان فرستاد به تو  
(سوره عنکبوت، ج ۷: ۳۷۴-۳۷۵)

• قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به نام او که جان را جانست و دل را عیانست، به نام او که یاد او زینت زبانهاست و مهر او راحت روانست، به نام او که وصال او به دو عالم ارزانست و هر چه نه اوست عین تاوانست، و هر چه نه یاد او تخم غمانست. به نام او که جود او را علت نه، صنع او را حیلت نه، اولیت او را بدایت نه، آخریت او را نهایت نه. در حکم او ریت نه، در امر او شبهت نه. در قدر او ذلت نه، در وجود او قلت نه. هر چه کند کس را برو حجت نه، و او را به هیچ چیز و هیچ کس حاجت نه. به نام او که هر چه خواهد تواند و هر چه تواند داند: یکی را بخواند و یکی را براند، به هیچ حکم در نماند. نه کس به او ماند نه او به کس ماند. این معنی یقین داند او که «لیس کمثله شیء» بر خواند.

پیر طریقت گفت: الهی! تو آنی که از احاطت او هام بیرونی و از ادراک عقول مصونی. نه محاط ظنونی نه مدرک عیونی. کار ساز هر مفتون و فرح رسان هر محزون. در حکم بی چرا و در ذات بی چند و در صفات بی چونی ...

تو لاله سرخ و لوء مکنونی      من مجنونم تو لیلی مجسونی  
تو مشتریان با بضاعت داری      با مشتریان بی بضاعت چونی  
(سوره روم، ج ۷: ۴۳۶)

• قوله تعالى و تقدس: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بسم الله نور الاسرار و سرور الابرار، بسم الله قهر الشيطان الغدار، و سبب لمرضاة الملك الجبار.

الله است آفریدگار جهان و جهانیان. من قوله «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ». الله است روزی دهنده آفریدگان. من قوله «و ما دابة في الارض الا على اية رزقها». الله است نگه دارنده زمین و آسمان. من قوله «ان الله يمسك السموات و الارض». الله است کفایت کننده شغل بندگان. من قوله «اليس الله بكاف عبده». الله است راه نماینده مؤمنان. من قوله «و ان الله لهادي الذين آمنوا» الله است غیب دان و نهان دان. من قوله «يعلم سر و اخفی». الله است آمرزنده گناهان. من قوله «ان الله يغفر الذنوب جميعاً». الله است بخشاینده و مهربان بر مؤمنان. من قوله «و كان بالمؤمنين رحيماً».

«بِسْمِ اللَّهِ» در تحت هر حرفی اشارتی است و در آن اشارت بشارتی: «باء» اشارتست که بصیرم، می بینم کردار تو. «سین» اشارتست که سمیعم، می شنوم گفتار تو. «میم» اشارتست که مجیبم، می نیوشم دعاء تو، «باء» اشارتست بر برّ او. «سین» اشارتست به سرّ او. «میم» اشارتست به منتّ او. گویی قسم یاد می کند می گوید، جلّ جلاله، به برّ من با بندگان من! به سرّ من با دوستان من! به منتّ من بر مشتاقان من که عذاب نکنم بندهای را که به اخلاص گوید نام من و در هر کار ابتدا کند به نام من.

«باء» بقای او، «سین» سنای او، «میم» مجد او. «باء» بقای بنده، «سین» سرور بنده، «میم» مقام بنده. می گوید عزّ جلاله: عبدی بقای من به من، بقای تو ز من. سنای من صفت من، سرور تو صحبت من. مجد من جلال من، مقام تو بر درگاه من. اللّٰه ام که کافران را عذاب کنم اظهار حجت را.

رحمانم با مؤمنان فضل کنم اظهار منت را. رحیم ام عاصیان را عفو کنم اظهار رحمت را.  
(سورة لقمان، ج ۷: ۴۹۵-۴۹۶)

\* «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوندی که دانای هر ضمیر و سرمایه هر فقیر است، دلگشای هر غمگین و بندگشای هر اسیر است. عاصیان را عذر پذیر و افتادگان را دستگیر است، در صنع بی نظیر و در حکم بی مشیر است، در خداوندی بی شبیه و در پادشاهی بی وزیر است. علیم و خبیر، سمیع و بصیر، قادر و مقتدر و قدیر است ....

ای خداوندی که فلک و ملک را نگارنده تویی، ای عظیمی که از ماه تا ماهی دارنده تویی، ای کریمی که دعا را نیوشنده و جفا را پوشنده تویی، ای لطیفی که عطا را دهنده و خطا را بردارنده تویی، ای یکتایی که در صفت جلال و جمال پاینده تویی، عاصیان را شوینده و طالبان را جوینده تویی.

بنمای رهی که ره نمایندند تویی      بگشای دری که در گشاینده تویی  
زنگار غمان گرفت دل در بر من      بزدای دلم که دل زداینده تویی  
(سورة سجده، ج ۷: ۵۲۴)

\* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز شفیع المذنبین، جوده بلاء المیهتمین، مقصوده ضیاء الموحدین، عهده سلوة المحزونین، ذکره حرفة المستمیحین شکره، رداء کبریا. سناء و سناء بهاء و بهاء علاؤه.

نام خداوندی که صنایع شیرین و بدایع زیبا کرد. سرائر عدم در صحرای وجود آشکارا کرد. طبایع متضاد بسته آب و آتش و خاک و هوا کرد، از قطره باران لوء لواء لالا کرد. از آب دهن غسل مصفی کرد، از فضلات طبیعت گاو عنبر سارا کرد، آب زلال نتیجه سنگ خارا کرد، یاقوت احمر تعبیه صخره صفا کرد. عیش خلایق مهتا و اسباب بندگی مهتا کرد، هر چه بایست عطا کرد و هر چه شایست پیدا کرد و آنچه کرد به سزای خویش نه به سزای ما کرد. الهی! در ذات بی نظیر و در صفات بی یاری، عاصیان را آمرزگاری و مقلسان را رازداری، زیبا صنع و شیرین گفتاری، عالم الاسرار و معیوبان را خریداری، در مانده را دستگیر و بیچاره را دستیاری....

ای مونس دیده با خمیرم یاری اندر دل من نشسته بی‌سداری  
 گسر بادگری قرار گیرد دل من از جان خودش مباد برخورداری  
 (سوره احزاب، ج ۸: ۹-۱)

• «بسم الله الرحمن الرحيم» امیرالمؤمنین علی (ع) گفت: بسم الله فاتقة للرتوق، مسهلة للوعور، مجتبه للشرور، شفاء لما فی الصدور. بسم الله، گشاینده بستگیهاست، آسان کننده دشواریهاست، دورکننده بدیهاست. آرام دلها و شفای دردها و شستن غمهاست. از خزاین غیب تحفه‌ای در صحرای وجود نیاید مگر به بدرقه عزت «بسم الله». هیچ دعا در معرض حاجت به قبله اجابت نرسد مگر به مدد حشمت «بسم الله». هیچ کس قدم از منزل مجاهدت در مقام مشاهدت نهد مگر به آثار انوار بسم الله. در فرادیس اعلی و جنات ماوی شراب طهور از ملک غیور نتوان یافت مگر به وسیلت و ذریعت «بسم الله» ...

ای جوانمرد! امروز که از قطعیت ترسانی و از نهیب قیامت لرزانی و در غم و احزانی پیدا بود که سماع نام و نشان او چند توانی. باش تا فردا که از قطعیت ایمن شوی و عقبه صراط باز گذاری، از بلای دنیا جسته و از هوای نفس و شیطان باز رسته، در پروضه رضوان بر تخت بخت نشسته، فریشته به خدمت ایستاده و از کف جلال ذوالجلال شراب طهور یافته. بنده را روز شادی آن روز است روز طوبی و زلفی و حسنی آن روز است....

(سوره سبا، ج ۸: ۱۱۳)

• «بسم الله الرحمن الرحيم» کلمه من آمن بها أمن زوال النعمی و حظی بنعم الدنيا والعقبی، من آمن بها سعد سعادة لا یسقی و وجد ملکاً لا یبلی و بقی فی العز و العلی. قال النبی (ص): «من رفع قرطاس من الارض مکتوب فيه بسم الله الرحمن الرحيم غفر الله له من تقدم من دینه»: هر که پاره‌ای کاغذ که برو «بسم الله» نوشته باشد از زمین بردارد تعظیم و احترام نام و صفت الله را، در آن حال از حضرت عزت امر آید به فریشته دست چپ وی که قلم عفو گرد جرائد جرائم وی درکش که ما گناهان وی هر چه تا امروز کرد از صغائر و کبائر همه آمرزیدیم. در ضمن این حدیث اشارتی است و در معنی وی بشارتی. کسی که نام خداوند از روی تعظیم بدست برگیرد چنین خلعت رفعت می‌یابد. پس چه گویی کسی که این نام بدل برگیرد و بجان بپذیرد از روی مهر و محبت اگر فردا خلعت رحمت یابد و بعز و وصلت رسد چه عجب باشد؟

نام خداوندی است که حکم او بی زلل، فعل او بی حیل، صنع او بی خلل، خواست او بی علل، و صف او بی مثل، مقدری لم یزل. نام خداوندی که عطای او از خطای تو بیش، و مال او

از جفای تو بیش، غفران او از عصیان تو پیش، احسان او از کفران تو بیش، نعمت او از حاجت تو بیش. رحمت او از معصیت تو بیش. ای خداوندی که در ذات بی مثالی و در صفات بی همالی، در حکم بی احتیالی و در صنع بی اختلالی، صانع با جلالی و قادر بر کمالی، خالق لم یزل و لایزالی.

جمالک لا یقاس الی جمال و قدرك جلّ عن درك المثل  
و حبّک سارفی کبیدی و قلبی مسیر الشمس فی کبید الهلال  
(سوره ملائکه، ج ۸: ۱۶۵)

• قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز من اشتاق الی لقاءه استعذب فیہ ما یلقاه من بلواه. فان طلب مونساً فی دنیاہ او عقباه ضلّ من یدعو الاّ اّیامہ.

به نام او که خرد را به او راه نیست و هیچ کس از حقیقت جلال او آگاه نیست. به نام او که مفلسان را جز حضرت او پناه نیست و عاصیان را جز درگاه او درگاه نیست. به نام او که جهانیان را چو او پادشاه نیست و در آسمان و زمین جز او الله نیست. ای خداوندی که دستگیر در ماندگان جز توفیق جلال تو نیست، ای مهربانی که رهنمای متحیران جز منشور رحمت تو نیست، ای کریمی که آرام سوختگان جز از حضرت جمال و لطف تو نیست، ای عزیزی که عربده مستان عشق جز در انتظار دیدار و رضای تو نیست. و الله الموفق و المعین.  
گر پای من از عجز طلبکار تو نیست تا ظن نبری که دل گرفتار تو نیست  
نه زان نایم که جان خریدار تو نیست خود دیده ما محرم دیدار تو نیست  
(سوره یس، ج ۸: ۲۰۳-۲۰۴)

• قوله «بسم الله» اسم عزیز، شفیع المذنبین جوده، بلاء المهمّین مقصوده، ضیاء الموحّدین عهوده، سلوة المحزونین ذکروه، حرفة المستمّیحین شکره، کلمة عزیزة عزّ لسان ذکرها و اعزّ منه روح احتبها، و اعزّ منه سرّ شهدها. لیس کل من قصدها و جدّها و لا کل من وجدّها بقی معها.

به نام او که روح دلها مهر او، آیین زبانها ذکر او. به نام او که سور گوشها گفتار او. نور چشمها دیدار او. به نام او که میعاد نواختها ضمان او. آسایش جانها عیان او. به نام او که منزل جوانمردان کوی او، مقصود عارفان گفت و گوی او. نسیم وصل دمان از بوی او.

بوی تو باد سحرگه به من آرد صنما بنده باد سحرگه ز پی بوی توام  
خداوندا! عظیم شانی و همیشه مهربانی. قدیم احسان و روشن برهانی. هم نهانی هم عیانی. از دیده ها نهانی و جانها را عیانی. نه به چیزی مانی تا گویم که چنانی. آنی که خود گفتی و چنانکه

خودگفتی آنی.

رفیع القدر فسی عزّ المکانی کریم القبول فی لطف البیان  
(سوره صافات، ج ۸: ۲۶۲-۲۶۳)

• «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز اعترفت المعارف بالقصور عن ادراکه، اسم جلیل تقعنت العلوم خجلاً من الطمع فی احاطته، اسم کریم صغرت الحوائج عن ساحة جوده، اسم رحیم تلاشت قطرات زلات عبادہ فی تلاطم امواج رحمته.

به نام او که وجود ما به عنایت او و سجود ما به هدایت او. به نام او که صلاح ما به ولایت او و فلاح ما به رعایت او. به نام او که حیات ما به نعمت او و نجات ما به رحمت او. خداونی که از او بسر نه، و از درگاه او گذر نه، با احسان او عصیان را خطر نه، با عنایت او جنایت را اثر نه. بر عاصیان و مفسدان از او رحیم تر و کریم تر نه.

ای خداوندی که در الهیت یکتایی و در احدیت بی‌همتایی، در ذات و صفات از خلق جدایی، متصف به علایی، متحد به کبریایی، مایه هر بینوایی، پناه هر گدایی، همه را خدایی تا دوست کرای.

در چشم منی روی به من ننمایی و اندر دلمی هیچ به من نگرایی  
(سوره ص، ج ۸: ۳۲۶)

• «بسم الله» کلمه سماعها یوجب للقلوب شفاءها و للارواح ضیاءها و للاسرار سناها و علاها و بالحق بقاءها. فالاسم اسم لسموه من العدم و الحق حق لعلوه بحق القدم.

نام خداوندی که نام او دلها را بستانست و یاد او شمع تابانست. نام خداوندی که مهر او زندگانی دوستانست و یک نفس با او به دو گیتی ارزانست. یک طرفه‌العین انس با او خوشتر از جانست، یک نظر از او بصد هزار جان رایگانست ....

گمان مبر که مرا جز تو یار خواهد بود دلم جز از تو کسی را شکار خواهد بود  
(سوره زمر، ج ۸: ۳۸۵)

• قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» به نام او که قدر او بی‌منتهاست و صحبت او با دوستان بی‌بهاست، در قدر نهان و در صنع آشکارست. به نام او که از ماندگی دور و از او هام جداست، دل را به دوستی و خرد را به هستی پیداست. به نام او که نه در صفت او چون و نه در حکم [او] چراست. در شنوایی و دانایی و بینایی یکتاست.

آن عزیز می گوید در مناجات: الهی! در دل دوستان نور عنایت پیداست، جانها در

آرزوی وصلت حیران و شیدا است، چون تو مولیٰ کراست و چون تو دوست کجاست، هر چه دادی نشانست و آیین فرداست، آنچه یافتیم پیغامست و خلعت برجاست، نشانت بی‌قراری دل و غارت جانست، خلعت وصال در مشاهدهٔ جلال چه گویم که چونست.

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد      دامنم که زمانه را زبون خواهی کرد  
گرزب و جمال ازین فزون خواهی کرد      یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد  
(سوره مؤمن، ج ۸: ۴۵۵-۴۵۶)

• «بسم الله» اخبار عن وجود الحق بنعت القدم، «الرحمن الرحيم» اخبار عن بقائه بوصف العلاء و الكرم، فالارواح دهشی فی كشف جلاله و النفوس عطشی الی لطف جماله. سماع نام الله موجب هیبت است و هیبت سبب فنا و غیبت است، و سماع نام رحمن موجب حضور به حضرتت و حضور سبب بقا و قربت است. یکی به سماع نام الله در كشف جلال مدهوش، یکی به سماع نام رحمن در بسط جمال بی‌هوش. الله اخبارست از قدرت او جل جلاله بر ابداع، رحمن و رحیم اخبارست از نصرت او بامتاع، پس وجود مراد او به قدرت او و توحید عباد او به نصرت او.

(سوره فصلت، ج ۸: ۵۱۷-۵۱۸)